

تجلی مضمونی و زیبایی‌شناختی داستان پیامبران در حدیقه سنایی

مریم علی‌نژاد، استادیار بنیاد دانشنامه‌نگاری ایران
alinezhad@iecf.ir

چکیده

از قرن چهارم و آغاز ورود اسلام به ایران، اشاره به داستان‌های قرآن به ویژه داستان‌های مربوط به سرگذشت پیامبران به ادب فارسی راه یافت و پس از دو قرن فراز و فرود، در قرن ششم هجری و با فراهم شدن شرایط لازم به نقطه اوج خود رسید. قرن ششم، قرن ظهور سنایی و شعر عرفانی نیز به شمار می‌رود. او با دیوان و منظومه «حدیقه الحقیقه» و مثنوی «سیرالعباد الی المعاد» به عنوان بنیانگذار و آغازگر شعر عرفانی در زبان فارسی شناخته شده که این نوع شعر بعدها توسط شاعرانی چون عطار و مولوی به کمال و پختگی رسید. سنایی به منظور تعلیم معانی عرفانی به مخاطبان خود که اغلب توده مردم بودند تدابیری برای ساده کردن آن به کار گرفت که از آن جمله است ساده کردن وزن شعر و روانی زبان، وارد کردن تمثیل‌ها و داستان‌های مردمی و شخصیت‌های کوچک و بازار در شعر و به کارگیری داستان‌های تمثیلی و پندآموز و استفاده از داستان پیامبران. این مقاله ضمن مروری به اجمال بر پیشینه به کارگیری تلمیحات اسلامی در ادب فارسی، می‌کوشد این نوع از تلمیحات به‌ویژه اشاره به داستان پیامبران را در منظومه حدیقه سنایی مورد بررسی قرار داده، نشان دهد که شاعر در این منظومه، از سرگذشت کدام یک از پیامبران، برای تبیین چه مفاهیمی و با چه هدفی بهره گرفته و این بهره‌گیری در قالب کدام یک از شگردهای بلاغی نمود یافته است؟

واژگان کلیدی: تلمیح، داستان پیامبران، حدیقه الحقیقه، سنایی غزنوی، تصویر بلاغی.

مقدمه

در کتب بلاغت قدیم، اشاره به داستان زندگی پیامبران نیز یکی از انواع «تلمیح» به‌شمار می‌رود که از آغاز ورود اسلام و به تبع آن، فرهنگ اسلامی به ایران، یعنی از قرن چهارم، در ادب فارسی رواج یافته و یکی از سرچشمه‌های الهام و مضمون‌آفرینی به‌شمار می‌رفته‌است. تا پیش از آن، اشارات، به فرهنگ و اساطیر ایرانی محدود می‌شد؛ چرا که در این دوران، حاکمان ایران که ممدوح ادبا محسوب می‌شدند، اغلب ایرانی بودند و هنوز هم فرهنگ اسلامی در ایران چندان جایگیر نشده‌بود. در دوره‌های آغازین ورود فرهنگ اسلامی به ایران، با توجه به حاکمیت حاکمان ایرانی، میان اساطیر ایرانی و روایات اسلامی که در ادبیات به‌کارگرفته می‌شد، تعادل نسبی برقرار بود. همزمان با رونق فرهنگ اسلامی و غلبه غیر ایرانی‌ها (غزنویان) بر ایران در اواخر قرن پنجم، جریان خوار شمردن فرهنگ و اساطیر ایرانی آغاز شد. در قرن ششم که از سویی سلجوقیان به عنوان حکومتی غیر ایرانی بر ایران غلبه یافتند و از سوی دیگر تحصیل علوم دینی رواج یافت، روایات اسلامی بر اساطیر ایرانی غالب شد. «حدیقه الحقیقه» سنایی نیز به عنوان اثری عرفانی که در قرن ششم به‌نگارش درآمده‌است، نمی‌توانسته از این جریان به دور بوده باشد. ما در این مقاله در صدد پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر هستیم:

«تلمیح» که یکی از آرایه‌های بدیع معنوی به‌شمار می‌رود عبارت است از: اشاره به آیه، حدیث، یا داستانی مشهور، در ضمن کلام. این آرایه دو ژرف ساخت تشبیهی و تناسب دارد؛ زیرا اولاً ایجاد رابطه تشبیهی بین مطلب و داستانی

است و ثنیا بین اجزای داستان، تناسب وجود دارد.^۱ کاربرد تلمیح از یک سو موجب خلق معانی تازه می‌گردد و از سوی دیگر نقش مهم و موثری را در خیال‌انگیز کردن و همچنین غنی‌تر ساختن تصاویر شعری ایفا می‌کند. تلمیح با تداعی مطلب و ماجرای دیگر، در راستای موضوع موردنظر، با وجود ایجاز فراوان، دلالت‌های بیان در شعر را گسترش می‌بخشد، تاثیر شعر را در خواننده بیشتر می‌کند و بر لطف و عمق آن می‌افزاید و همچنین بهره‌گیری از این آرایه، نشان‌دهنده دامنه وسیع معلومات و غنای فرهنگی شاعر است.

- سنایی به سرگذشت کدام یک از پیامبران اشاره کرده و کدام یک از ابعاد زندگی ایشان را مد نظر قرار داده است؟

- سنایی از سرگذشت پیامبران بیشتر برای تبیین چه مفاهیم و مضامینی بهره گرفته است؟

- هدف او از به کارگیری این تلمیحات چه بوده است؟

- این تلمیحات و اشارات بیشتر در قالب کدام یک از شگردهای بلاغی نمود یافته است؟

بدین منظور با بررسی «حدیقه الحقیقه» سنایی تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، به عنوان ماخذ اصلی این پژوهش، ابتدا بیت یا ابیاتی را که به زندگی انبیا اشاره داشته، استخراج کرده، سپس با طبقه بندی آنها بر اساس نام هر یک از انبیا، کوشیده ایم پر بسامدترین آنها را از نظر مضمون‌آفرینی، ترکیب‌سازی و تصویرپردازی مورد بررسی قرار دهیم.

۱. کارکرد داستان پیامبران در حدیقه الحقیقه سنایی

به کارگیری داستان انبیا که از آغاز ورود فرهنگ اسلامی به ایران، در ادب فارسی معمول شده است، از کارکردهای متنوعی در متون ادبی برخوردار است؛ از آن جمله می‌توان به کارکرد توصیفی، بزرگ‌نمایی، تفسیری، اقناعی، آگاهی‌بخشی، و استنادی اشاره کرد که سنایی در این اثر به تناوب از کارکردهای توصیفی، بزرگ‌نمایی، و اقناعی آنها بهره برده است. وی در این اثر، ۳۱۶ بار از سرگذشت ۳۲ پیامبر یاد کرده و وقایع زندگی آنها را دستمایه خلق مضامین متنوع قرار داده است. وسعت به کارگیری این اشارات بیش از هر چیز ناشی از آشنایی و تامل عمیق سنایی در آیات قرآن کریم و تفاسیر آن، و داستان انبیا است. در ادامه به طور مجزا به داستان پیامبرانی که با بسامد بالا در حدیقه به کار رفته است، پرداخته‌ایم:

۱-۲ آدم

سنایی، در حدیقه خود حدود ۴۳ بار به داستان حضرت آدم (ع) گریز زده و از جنبه‌های گوناگون سرگذشت وی برای تبیین و انتقال مفهوم و مضمون موردنظر خود بهره برده است. در مجموع، وی از داستان آدم، بیشتر به ماجرای فریفته شدن او و همسرش توسط شیطان، اخراج آنها از بهشت و توبه به درگاه خداوند پرداخته و از آنها در جهت تبیین برتری مقام پیامبر (ص) و فضیلت او بر آدم در خلقت و مقام پیامبری بهره گرفته است؛ از آن جمله است: آنجا که می‌خواهد سالک و محب دوست را به سوی او راه نماید، ضمن اشاره به داستان حضرت آدم و گناه و توبه او، راه توبه واقعی و راز پذیرش توبه از سوی دوست را برای او بازگو می‌کند:

دست و پای همی زن اندر جوی	چون به دریا رسی ز جوی مگوی
دست یازيست قالت تو هنوز	پای دامیست حالت تو هنوز
شو به دریای داد و دین یکدم	تن برهنه چو گندم و آدم
تا کند توبه تو جمله قبول	تا نگردي دگر به گرد فضول

(۵-۲/۱۱۰)

و آنجا که در نکوهش دنیا سخن می‌گوید و سالک را به ترک آن ترغیب می‌کند، بار دیگر از داستان حضرت آدم و توبه او به درگاه خداوند یاد می‌کند:

پس چو آدم تو بر تن و دل و جان آیه حرمت علیکم خوان

(۳۶۲/۷)

گاهی در این منظومه اشاره به داستان آدم در قالب ترکیب‌های اضافی نمود یافته است که آن نیز به نوعی داستان آدم و ماجراهایی را که از سر گذرانده است را برای مخاطب تداعی می‌کند؛ از آن جمله است: فرق آدم (۱۹۵)، خاک آدم (۱۹۶)، آدم خویش (۲۰۰)، آدم سوز (۱۱۹)، آدم نورسیده (۳۷۲)، تخم و نسل آدم (۲۱۲). سنایی به منظور انتقال مفاهیم و مضامین مورد نظر خود به مخاطب، اغلب با استفاده از شگردهای بلاغی «تشبیه» و «تشبیه تمثیل»، میان سرگذشت آدم و مفهوم مورد نظر، رابطه‌ای تصویری برقرار می‌کند تا بدین ترتیب مخاطب را در دریافت مفهوم یاری کند؛ به عنوان مثال آنجا که می‌خواهد مخاطب را از آز بر حذر دارد، با ایجاد رابطه تشبیهی، از گناه آدم و خوردن از گندم به عنوان مصداق حرص ورزیدن یاد می‌کند که برهنگی و رانده شدن از بهشت را در پی داشت:

از پی گندمی درین عالم چنبد باشی برهنه چون آدم
بهر گندم تو روح رنجه مدار کادم از بهر گندمی شد خوار

(۴۳۳/۱۳-۱۲)

در جایی دیگر در تشریح معنای خوب و زشت، در قالب «تشبیه تمثیل»، و به استناد داستان فریفته شدن آدم و حوا توسط مار و طاووس، مو و روی آراسته را همچون مار و طاووس، دانسته است که با عافیت و دل که همچون آدم و حوا هستند، دشمنی آغاز کرده‌اند.

مار و طاووس روی و موی آراست عافیت آدم است و دل حواست
مار و طاووس کاملند بهم هم بحوا بدنند و هم بادم

(۳۵۶/۱-۳۵۵/۱۶)

۲-۲ ابراهیم و خلیل

سنایی در حدیقه ۱۷ بار از جنبه‌های گوناگون سرگذشت ابراهیم (ع)، همچون عبودیت و تسلیم بودن او در مقابل امر خدا و قربانی کردن فرزند، مقام خلت او، جور نمرود در حق ابراهیم، پرستش ماه و خورشید و ستارگان، گلشن شدن آتش بر او و زنده کردن پرنده‌گان به امر خداوند یاد کرده و از آنها برای انتقال و توضیح مضامینی چون مدح حضرت علی (ع) در تسلیم بودن در مقابل خدا، مدح اصحاب دیوان و ارباب قلم، در ترغیب به مجاهده، برتری پیامبر (ص) بر ابراهیم (ع) و در تبیین رهایی جستن جان از بدن بهره گرفته است:

وی در جایی از حدیقه با اشاره به ماجرای ابراهیم (ع) و چهار مرغ او، راز رهایی جستن جان از بدن را اینگونه می‌گشاید:

چار مرغند چار طبع بدن بهر دین جمله را بزن گردن
بر هم آمیز پر و بال همه پس نگه کن بکار و حال همه
بر سر چار کوه دین برنه باز خوان جمله را بجد برجه
پس به ایمان و عقل و صدق و دلیل زنده کن هر چهار را چو خلیل
جان نپرد بسوی معدن خویش تا نگردی پیاده از تن خویش

(۷۲۴/۷-۳)

و در آنجا که مخاطب را به مجاهده فرا می‌خواند در قدم نخست از او می‌خواهد به عیوب خود بینا شود و در صدد رفع آن برآید و در این راستا از کسانی یاد می‌کند که در این راه گام نهاده‌اند که از جمله آنها ابراهیم خلیل است که با بیزاری جستن از ماه و ستاره و خورشید، به رستگاری دست یافت:

گرت باید که سست گردد زه
 گرچه غافل برین عمل خندد
 پوستین باز کن که تا در شاه
 چون خلیل از ستاره و مه و خور
 شب او همچو روز روشن شد
 اولاً پوستین به گازر ده
 لیک عاقل جز این بنپسندد
 پوستین در بسی است اندر راه
 پوستین ها درید بی غم خور
 نار نمرود تازه گلشن شد

(۷۹/۱۲-۱۱)

افزون بر این، ترکیب‌هایی نیز در حدیقه وجود دارد که در نهایت ایجاز، تداعی کننده سرگذشت ابراهیم خلیل است: باغ ابراهیم (۱۶۸)، حال ابراهیم (۴۲۱)، جور نمرود (۴۲۱)، نار نمرود (۷۹) تصویرسازی‌های سنایی از داستان ابراهیم (ع)، بیشتر حول محور «تشبیه»، «تشبیه تمثیل» و «اغراق» می‌گردد. آنجا که می‌خواهد مقام عبودیت و تسلیم حضرت علی (ع) را نشان دهد او را به ابراهیم (ع) تشبیه کرده که هم پدر و هم پسر را در راه عبودیت خود فدا کرده‌است:

آن فدا کرده از ره تسلیم
 هم پدر هم پسر چو ابراهیم

(۲۴۵/۳)

و آنجا که می‌خواهد برتری پیامبر (ص) را بر دیگر پیامبران تبیین نماید، با استفاده از شگرد تصویری «اغراق» اینگونه از ابراهیم یاد می‌کند:

تاج بر سر نهاده میکائیل
 غاشیه بر کتف نهاده خلیل

(۲۰۸/۲)

و در فصل رهایی جستن جان از بدن با استفاده از «تشبیه تمثیل»، ماجرای کشتن و زنده شدن پرنندگان توسط ابراهیم را تصویر می‌کند که پیش از این به آن اشاره شد. (۷۲۴/۷-۳)

۲-۳ موسی و کلیم

در حدیقه الحقیقه، ۲۵ بار از داستان موسای کلیم یاد شده است. سنایی در این یادکرد، از مضامینی چون عصای موسی، سخن گفتن موسی با خدا، شبانی موسی برای شعیب پیامبر، خضر و موسی، هارون و موسی و شکافتن نیل، برای تبیین مفاهیم مورد نظر خود سود جسته است. به عنوان مثال آنجا که مخاطب را به مجاهده برمی‌انگیزد:

چون کلیم کریم غم پرورد
 پوستین را ز روی مزدوری
 کرده ده سال چاکری شعیب
 دست او همچو چشم بینا شد
 رخ به مدین نهاد با غم و درد
 برکشید از نهاد رنجوری
 تا گشادند بر دلش در غیب
 پای او تاج فرق سینا شد

(۷۹/۲۰-۱۷)

و یا در آنجا که او را به ترک دنیا و ریاضت نفس فرا می‌خواند:

نور خواهی به دست موسی‌وار
 راه مدین نرفته پیش شعیب
 نابده ساعتی شبان رمه
 دست در گرد جیب خویش برآر
 چند گردی به گرد پرده غیب
 چون برآری عصا به روی همه

(۳۷۲/۱۰-۸)

به داستان شبانی موسی برای شعیب پیامبر و ریاضت کشیدن او اشاره می‌کند.

در آنجا که از مجاهده سخن می‌گوید، سخن گفتن موسی با خداوند (ارنی) نیز ابزاری را برای بیان ناکامل بودن عقل در شناخت خداوند در اختیار سنایی قرار می‌دهد:

عقل آلوده از پی دیدار ارنی گوی گشته موسی وار
(۸۱/۱۰)

در فصل ترجیح پیامبر (ص) بر دیگر پیامبران نیز موسی را که به مقام همصحبتی با خدا دست یافته بود، ارنی‌گویان بر درگاه پیامبر (ص) تصویر کرده است:

موسی سوخته بر آذر تو ارنی گوی گشته بر در تو
(۲۰۸/۳)

و بار دیگر در همین فصل، خضر و موسی را همچون اطفال مکتب‌خانه، دانسته که در انتظار آموختن از پیامبر (ص) هستند:

خضر و موسی به پیشگاهش در لوح تعلیم برگرفته بر
(۲۱۱/۲)

داستان موسی و عصای او و شکافتن دریا، مضمون دیگری است که سنایی از آن در توصیف شب بهره گرفته است:

انجم اندر مجره راست چنان که صدف ریزه‌ها بر آب روان
شده شکل مجره زو پیدا همو موسی و بحر و زخم عصا
(۳۴۳/۱۲-۱۱)

افزون بر این ابیات، سنایی از داستان موسای کلیم و سرگذشت او، ترکیب‌هایی خلق کرده، که برای مخاطب به نوعی یادآور وقایعی است که بر موسی (ع) رفته؛ از آن جمله است: تاج فرق سینا (۷۹)، ارنی‌گوی (۸۱، ۲۰۸)، موسی وار (۸۱، ۱۷۵، ۳۷۲)، زخم عصا (۳۴۳)، کف پر ز معجز موسی (۴۰۴) بهره‌گیری سنایی از سرگذشت موسی (ع)، اغلب در قالب تصاویر بلاغی ساده و در عین حال زیبا همچون «تشبیه» و «تشبیه تمثیل» نمود یافته است:

آنجا که از سر قرآن سخن می‌گوید از تصاویر گوناگون بهره گرفته است که از جمله آنها تصویری است که سنایی با استناد به واقعه سخن گفتن موسی با خدا و شنیدن او به گوش جان، ساخته است:

صدف آمد حروف و قرآن در نشود مائل صدف دل حر
حرف او گر چه خوب و منقوش است کوه از او همچو عهن منقوش است
از درون کن سماع موسی وار نز برون سو چو زیر موسیقار
(۱۷۵/۱۱-۹)

و در جای دیگر (در مجاهده) با استفاده از همین واقعه، تصویر تشبیهی دیگری ارائه داده است:

عقل آلوده از پی دیدار ارنی گوی گشته موسی وار
(۸/۱۰)

در صفحه ۳۴۳ هنگامی که خواسته است مجره را در سیاهی شب، تصویر کند، به معجزه موسی در شکافتن دریا با عصایش اشاره کرده و چنین گفته است:

انجم اندر مجره راست چنان که صدف ریزه‌ها بر آب روان
شده شکل مجره زو پیدا همچو موسی و بحر و زخم عصا
(۳۴۳/۱۲-۱۱)

در آنجا که خواسته سالک را بر ترک دنیا و ریاضت برانگیزد، به داستان شبانی موسی برای شعیب پیامبر گریز زده و در قالب «تشبیه تمثیل» تصویری زیبا ارائه داده است:

نور خواهی به دست موسی وار
 راه مدین نرفته پیش شعیب
 نابد ساعی شبان رمه
 دست در گرد جیب خویش برآر
 چند گردی به گرد پرده غیب
 چون برآری عصا به روی همه

(۳۷۲/۱۰-۸)

و بار دیگر در صفحه ۵۵۵ آنجا که از عدل پادشاه سخن گفته، تصویر دیگری از این بخش از سرگذشت موسی (ع) ارائه داده است:

عدل کن زانکه در ولایت دل
 در شبانی چو عدل کرد کلیم
 تا شبانی نکرد بر حیوان
 در پیغمبری ز نند عادل
 داد پیغمبرش الهه کریم
 کی شبان گشت بر سر انسان

(۵۵۵/۱۲-۱۰)

۲-۴ یوسف

سنایی در حدیقه ۳۳ بار به داستان یوسف پیامبر گریز زده است اگرچه او از وقایعی چون یوسف و دریده شدن او توسط گرگ، در چاه انداختن او از سوی برادران، بوی پیراهن یوسف، زیبارویی او، فرخته شدن او به بهایی ناچیز، یوسف و زلیخا و عزیز مصر، برای بیان مضامینی چون ریاضت کشیدن، بی نیازی از غیر خدا، توصیف جاه‌جویان، عدالت و مدح ممدوح خود، بهره گرفته است، اما بیش از همه به دریده شدن یوسف توسط گرگ و به چاه افتادن او استناد کرده؛ از آن جمله است: آنجا که خواسته از سر قرآن سخن بگوید آن را به بوی پیراهن یوسف تشبیه کرده که اگرچه خود یوسف در مصر است بوی آن به کنعان و به یعقوب رسیده است.

عقل کی شرح و بسط او داند
 گرچه نقش سخن نه از سخن ست
 بود در مصر مانده یوسف خوب
 ذوق سر سر او نکو داند
 بوی یوسف درون پیرهن ست
 بو به کنعان رسیده زی یعقوب

(۱۷۵/۶-۵)

و در ادامه مخاطبش را چون یوسف دانسته که به واسطه فریب شیطان، در چاه گرفتار شده است و برای رهایی از آن و رسیدن به جاه و مقام باید به سر قرآن دست آویزد و از چاه بیرون آید:

تو چو یوسف به چاهی از شیطان
 گر همی یوسفیت باید و جاه
 تو چو یوسف به شاهی ارزانی
 خردت بشری و رسن قرآن
 چنگ در وی زن و برآی از چاه
 گردی آنگه که سر او دانی

(۱۷۸/۱۸-۱۶)

واقعۀ دریده شدن یوسف توسط گرگ، بن‌مایه دیگری است که سنایی چندین بار از آن استفاده کرده است؛ باری در توصیف شاهدان:

شاهدان زمانه خرد و بزرگ
 چشم را یوسفند و دل را گرگ

(۳۵۶/۱۵)

بار دیگر در مذمت افعال زشت:

هست نقش حسد سوی احرار
 گرگ یوسف در و فریخته خوار

(۳۹۷/۲)

و در پایان حدیقه و در آنجا که به خود تفاخر می‌کند، سخن خود را در مقابل حاسدان چنین توصیف کرده است:

ایمن گهر را مباد تا محشر
 قیمتش گر خرد کند عالم
 حسد و بخل و جهل قیمت گر
 ورمعاند کند کم از دو درم
 سوی حاسد چه این چه بانگ ستور
 گرگ و یوسف یکی بود سوی کور
 چون زبان حسد بود نخاس
 یوسفی یابی از دو گز کرباس

(۱۰-۱۳/۷۱۲)

افزون بر این اشارات، سنایی از سرگذشت یوسف (ع) ترکیب‌هایی بر ساخته است که در جای جای این اثر به چشم می‌خورد و هر یک یادآور بخشی از سرگذشت یوسف و یا صفتی از صفات او است: گرگ پسند (۹۰) جاه یوسف (۱۲۶)، یوسف خوب (۱۷۵)، بوی یوسف (۱۷۵)، یوسفی (۱۷۲، ۶۶۳، ۴۹۶، ۴۹۲، ۱۷۸)، یوسف فروش (۶۷۹)، گرگ یوسف در (۳۹۷).

عرضه تصویرگری سنایی با استفاده از داستان یوسف، گستردگی بیشتری دارد و شامل «تشبیه»، «استعاره»، «تمثیل»، و «تشبیه تمثیل» می‌شود؛ که از آن جمله است:

در جایی از «یوسف» استعاره ای می‌سازد برای توصیف وجود صاف و بی‌آلایش انسان که باید با تحمل ریاضت و سختی‌ها از چاه نفس برون آید و شایسته رسیدن و دست یافتن به حقیقت شود.

یوسف تو هنوز در چاه هست
 کش نه هنگام افسر و گاه هست

(۶/۴۹۸۹)

و در جایی دیگر نیز در قالب تصویری استعاری از «گرگ» و «یوسف»، برای نکوهش ظلم و نکوداشت عدالت استفاده کرده است:

زشت زشت است در ولایت شاه
 گرگ بر گاه و یوسف اندر چاه

(۵/۵۷۷)

در آنجا که بنده را به اظهار نیاز در مقابل خداوند فرامی‌خواند و همهٔ بندگان را چه خوب و چه بد در پیشگاه او یکسان می‌داند و تفاوت را به نگاه بندگان نسبت می‌دهد، با استناد به سرگذشت یوسف، از یوسف و گرگ استعاره‌ای می‌سازد برای انتقال معنای مورد نظر:

او تو را داعی و تو گرگ پسند
 او ترا داعی و تو حاجتمند
 گرگ و یوسف به تست خرد و بزرگ
 ورنه زی او یکیست یوسف و گرگ

(۸-۹/۹۰)

در ذکر هدایت قرآن، سرگذشت یوسف را از به چاه افتادن تا رسیدن به مقام عزیزی، مرور نموده و در قالب تشبیهی تمثیلی، به تبیین هدایت‌گری قرآن پرداخته است.

تو چو یوسف به چاهی از شیطان
 خردت بشری و رسن قرآن
 گر همی یوسفیت باید و جاه
 چنگ در وی زن و بر آی از چاه
 تو چو یوسف به شاهی ارزانی
 گردی انگه که سر او دانی

(۱۶-۱۸/۱۷۸)

گر تو را تاج و تخت باید و جاه
 چه نشینی مقیم در بن چاه
 یوسف تو به چاه در ماندست
 دل تو سوره سغه خواندست
 رسن از دلو ساز و دلو از آه
 یوسف خویش را بر آر از چاه

(۴-۶/۱۷۹)

و در تبیین سر قرآن، با بهره‌گیری از بوی پیراهن یوسف، تشبیهی تمثیلی ساخته است:

گرچه نقش سخن نه از سخن است
بود در مصر مانده یوسف خوب
حرف قرآن ز معنی قرآن
حرف را بر زبان توان راندن

بوی یوسف درون پیرهن است
بو به کنعان رسیده زی یعقوب
همچنان است کز لباس تو جان
جان قرآن به جان توان خواندن

(۱۷۵/۸-۵)

۲-۵ عیسی و مسیح

سنایی در حدیقه ۴۹ بار به داستان عیسی (ع) اشاره کرده است. او با استفاده از تنوع موضوعی در سرگذشت عیسی (ع) تلمیحات متنوعی را خلق کرده است. او تلمیحات خود را از تولد عیسی، مرغ عیسی، روح عیسی، دم عیسی، خم رنگریزی، خر عیسی، مرده زنده کردن او، صعود او به آسمان، عدالت او، به صلیب کشیده شدن او، دجال و... برگزیده و از آنها در توضیح و تبیین مضامینی چون تجرید، کرامت، ترجیح پیامبر (ص) بر دیگر پیامبران، مذمت اهل تعصب، درترغیب به ریاضت، ستایش علم، دور قمر و گردش روزگار، صفات علما و امرا، مدح ممدوح و... بهره گرفته است.

آنجا که خواسته راه ولایت تجرید را بنمایاند، به سرگذشت عیسی (ع) و به صلیب کشیده شدن او استناد کرده و از سالک خواسته است او نیز برای رسیدن عیسای جانش به لاهوت باید عقل و هر آنچه را که رنگ مادیت دارد، به صلیب بکشد:

گر همی روح خواهی از تن فرد
کی ز لاهوت خود بیابی بار
با تو و بود تو خرد تیره است
زانکه عیسیت را سوی لاهوت
نیست کن هر چه راه و رای بود

لا چو دار الست گرد او بر گرد
تات ناسوت بر نشد بر دار
چشم عقلت از آن جهان خیره است
هست در راه جمع‌ه الصلوت
تات دل خانۀ خدای بود

(۱۱۲/۷-۳)

از جمله دیگر مواردی که سنایی بخشی از سرگذشت عیسی را مرور کرده است، آنجاست که راه‌های رسیدن به حق را برای سالک بازمی‌نماید و با استناد به خلوص و پاکی عیسی، از سالک می‌خواهد او نیز یکرنگی و خلوص پیشه کند تا بتواند همچو عیسی (ع) به مقامات عالی و کرامات دست یابد:

از سر این دل ق هفت رنگ برآر
تا چو عیسی بر آب راه کنی
همۀ خود ز خویشتن کم کن

جامه یکرنگ دار عیسی‌وار
همره از آفتاب و ماه کنی
و آنگه آن دم حدیث آدم کن

(۱۳۲/۱۵-۱۳)

ترکیب‌هایی که سنایی با استفاده از بن‌مایه‌های داستان عیسی (ع) ساخته است، عبارت‌اند از: عیسی مریم‌آستین (۹۸-۶۳۵)، مرغ عیسی (۱۰۸، ۷۳۷)، روح عیسی (۱۹۹، ۲۹۱)، دم عیسی (۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۸، ۲۹۳)، عیسی جان (۳۷۶، ۶۲۹)، فلک مسیح‌پذیر (۳۴۸)، مسیح‌پی (۵۹۴).

تصویرگری‌های سنایی در حدیقه با استفاده از داستان حضرت عیسی (ع)، بیشتر حول محور «تشبیه»، «تشبیه تمثیل»، «نماد» و گاهی «اغراق» می‌گردد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

او «دم عیسی» را بیشتر در قالب تصویر تشبیهی و در مدح ممدوحانش به‌کار برده؛ از آن جمله است در مدح «ظہیرالملک» که دوبار قلم او را به «دم عیسی» تشبیه کرده است:

عملش هست نامه یحیی قلمش هست چون دم عیسی

(۶۱۵/۱۶)

راست گویی که نامه یحیی ست یا به گاه شفا دم عیسی ست

(۶۱۶/۶)

در اغلب موارد «خر عیسی» تصویر نمادینی است که برای تبیین مضامین گوناگونی به کار رفته است: در جایی او شعر خود را در «جد» و «هزل» بودن به «زر» و «جو» تشبیه کرده است که هرکس (عیسی یا خر او) که نمادی از دوستان و بدخواهان او هستند به تناسب شایستگی خود از آن نصیب می‌برند:

هزل اگر با جدست گو می‌باش که نه از زیرکان کمند او باش
چو مرا اندرین سفر که هست زر و جو هست و عیسی و خر هست
بخورد آنچه هست در خور او آنچه زر عیسی آنچه جو، خر او

(۷۱۷/۱۰-۸)

و در مدح «جمال‌الدین ابونصر»، او را میزبانی تصویر کرده که در محفل او همه کس (عیسی و خر) که نمادی از افراد فرودست و بلندمرتبه درگاه او هستند، به قدر خود از بخشندگی او نصیب می‌برند:

تا چو تو میزبان نو دارد عیسی و خر، غذا و جو دارد

(۶۲۸/۱۶)

در صفحه ۴۱۶ آنجا که از گفتگوی لقمان و بوالفضولی درباره چستی جهان فانی سخن گفته سعی کرده است با تصویرپردازی گوناگون، این جهان فانی را توصیف کند، که یکی از آنها، تصویر «تشبیه تمثیلی» است که در آن با بهره‌گیری از سرگذشت عیسی و ماجرای عروج او به آسمان، مخاطب را به بی‌توجهی و دل‌نبستن به دنیای فانی فراخوانده و آن را رمز دستیابی به مقامات عالی دانسته است:

خانه اینجا که بهر قوت کنند مور و رنبور و عنكبوت کنند
قوت عیسی چو ز آسمان سازند هم بدانجاش خانه پردازند
بر فلک زان مسیح سر بفراشت که بر این خاک توده خانه نداشت
چه کند روح پاک خانه ریخ فلک پنجم است بام مسیح
خر دجال چون ز جو خالیست علم جور او از آن عالیست

(۴۱۷/۱۰-۶)

۲-۶ نوح

سنایی در حدیقه ۲۸ بار از سرگذشت نوح پیامبر یاد کرده است. عمر نوح، طوفان و سفینه نوح، بیشترین مضامینی هستند که سنایی آنها را دست مایه ساخت تلمیح و تصویر در حدیقه قرار داده است. وی این مضامین را در توضیح مفاهیمی چون ترجیح پیامبر (ص)، مذمت اهل تعصب، مدح ممدوح، مدح اصحاب دیوان و ارباب قلم، ذم جهال و ناصحین آنها و... به کار گرفته است:

در مدح «بهرامشاه»، قرار گرفتن تخت او بر پشت فیل، برای سنایی تداعی‌کننده کشتی نوح است که پس از طوفان، بر فراز کوه جودی فرود آمده است:

مهد او بر فراز پیل جموح کوه جودی است بر سفینه نوح

(۵۲۳/۱)

همچنین در توصیف پادشاه عادل، او را همچون کشتی نوح، موجب امنیت و راحتی دانسته و در مقابل، پادشاه ستمگر را همچون طوفانی تصویر کرده است که خرابی و ویرانی به بار می‌آورد:

شاه عادل چو کشتی نوح است که ازو امن و راحت و روحست
شاه جائر چو موج طوفانست زو خرابی خانه و جانست

(۵۵۶/۶-۵)

ترکیب‌هایی که سنایی از سرگذشت نوح بر ساخته، همانند مضامینی که از آن بهره گرفته، محدود است و از جمله آنهاست: سفینه نوح، کشتی نوح (۲۹۶،۵۲۳،۵۵۶،۶۱۸)، عمر نوح (۲۸۴،۶۱۰) و خاک نوح (۳۷۷).

تصویرسازی‌های سنایی از سرگذشت این پیامبر نیز به «تشبیه» و «تشبیه تمثیل» محدود می‌شود:

او «سفته اهل قلم» را در رهایی‌بخش بودن به «سفینه نوح» تشبیه کرده است:

سفته هر یکی سفینه نوح نکته هر یکی دفینه روح

(۶۱۸/۱۵)

و در آنجا که به ستایش عقل و عاقل و معقول پرداخته، «فضل خداوند» را در وفا به «کشتی نوح» تشبیه کرده است:

فیض او در صفا سکنه روح فضل او در وفا سفینه نوح

(۲۹۶/۱۷)

و در آنجا که به نکوهش جاهلان و نصیحت کنندگان آنها پرداخته، در قالب تصویر «تشبیه تمثیل» دعوت خود را به دعوت حضرت نوح تشبیه کرده که طراوت و تازگی را با خود به همراه دارد:

نوح را گر چه عمر داد اله اندرین خاک نهصد و پنجاه
کرد دعوت به آشکار و نهان کافران را به هر زمان و اوان
خلق نشنید هیچ دعوت نوح هیچ کس قول او نداشت فتوح
اندر آن طول عمر نهصد سال سی و نه تن زوی شنید مقال
وان دگر قوم چون زبان بگشاد همه را جملگی به طوفان داد
لاتیذر گفت قوم را یکسره زانکه کردند زو به جمله حذر
دعوت من چو دعوت توحست گفته من طراوت روحست

(۱۹-۷۴۰/۲۰ و ۷۴۱/۵)

۲-۷ محمد، مصطفی، احمد

سنایی در حدیقه، بیش از ۵۶ بار به سرگذشت و وقایع زندگی حضرت محمد (ص) (احمد، محمد، مصطفی) اشاره

نموده است که از میان مضامین مطرح شده بیش‌ترین مضامین به رابطه میان محمد (ص) و آدم (ع) و تقدم و برتری

او بر آدم، معراج پیامبر، شفاعت پیامبر، رابطه میان پیامبر و علی (ع)، و رابطه ایشان با ابوبکر مرتبط است.

در توصیف مقام پیامبر و در ذکر برتری او نسبت به آدم (ع) اینگونه اذعان داشته است: زمانی که آدم از عدم به

وجود آمد، پیامبر (ص) به استقبال او رفته، از او نورهان و سوغاتی طلب کرد که اشاره ای است به حدیث «کنت نبیاً

و آدم بین الماء و التین».

وصف این حال مصطفی دارد بوی خوش بال و پر کجا دارد

چون برآمد ز شاهراه عدم نورهی خواست مصطفی زادم

آدمش نورهی چو پیش کشید جان او جان اصفیا بخشید

(۲۱۴/۱۷-۱۶)

از دیگر مضامین مطرح شده درباره پیامبر (ص)، تبیین رابطه ایشان با علی (ع):

مصطفی را مطیع و فرمانبر همه بشنیده رمز دین یکسر
بهر او گفته مصطفی به اله کای خداوند وال من والاه

(۲۴۹/۶-۵)

و با ابوبکر صدیق بوده است:

شمع دین بود مصطفی جانش سوی دل مصطفای آزاده
جان بوبکر پروانگه صدق او دریچه بگشاده

(۲۲۸/۸-۵)

سنایی با الهام از آیه اول سوره اسراء، شب معراج پیامبر را چنین توصیف نموده است:

شب معراج چون به حضرت رفت چون به رف رسید روح امین
با هزاران جلال و عزت رفت جست فرقت ز مصطفای گزین

(۲۲۴/۶-۴)

همچنین او در صفحه ۲۰۵ حدیقه، اعتقاد خود را به شفاعت پیامبر (ص) در روز قیامت اینگونه بیان نموده است:

مصطفی بر کرانه برزخ رداء آویختست در دوزخ
گر ترا دیده هست و بینایی چون ز دوزخ سبک برون نایی
تار هاند ترا ز دوزخ زشت پس رساند به بوستان بهشت
سنت او ردیست هین برخیز در رداء محمدی آویز

(۲۰۵/۱۷-۱۴)

ترکیب‌های برساخته سنایی از سرگذشت پیامبر (ص) نیز عبارت‌اند از: خرد مصطفی (۲۰۳)، رکاب مصطفوی (۲۰۴)، رداء محمدی (۲۰۵)، مصطفای گزین (۲۲۴)، دل محمد (۲۲۷)، سرانگشت مصطفی (۲۵۱)، جان مصطفی (۴۰۳)، شرع مصطفی (۴۴۲)، محمد تازی (۵۳۸)، نایب شرع مصطفی (۶۳۶) و...

تصویرگری سنایی از سرگذشت حضرت محمد (ص) به تصاویر تشبیهی محدود می‌شود؛ بدین ترتیب که:

آنجا که در تکریم مقام ابوبکر سخن گفته، جان او را پروانه شمع وجود پیامبر (ص) تصویر کرده است:
دین چو شمعی و مصطفی جانش جان بوبکر بود پروانه اش

(۲۳۰/۱۹)

و آنجا که سخن از نفس کلی و پیوستن آن به عقل و معرفت است، در قالب تصویری تشبیهی «عقل کل» را به مصطفی (ص) و «نفس کلی» را به ابوبکر صدیق تشبیه کرده، چنین گفته است:

در عبارت کتاب مسطورست رق منشور و بیت معمورست
اوست در سایه پناه خرد حاجب بارگاه خرد
کدخدای نبی مرسل اوست عقل ثانی و نفس اول اوست
از پی استفادت و تحقیق عقل کل مصطفی و او صدیق

(۳۰۸/۵-۱)

۸-۲ سلیمان

جنبه‌های گوناگون داستان سلیمان نبی، در حدیقه سنایی ده بار مورد استناد قرار گرفته که از آن جمله است: مطیع بودن جن و انس و طیور در مقابل سلیمان، دیو و خاتم سلیمان، فرو شدن آفتاب، هدهد سلیمان و بلقیس، که سنایی از آنها در جهت مضامینی چون تحذیر مخاطب به مجاهده با نفس، تبیین سر قرآن و مدح ممدوح بهره گرفته است: آنجا که سالک را به مجاهده فرامی خواند، سلیمان از جمله کسانی است که با بینا شدن به عیوب خود و رفع آنها توانست به مقامی دست یابد که جن و انس و پرندگان و مورچه‌ها، مطیع و رام او شدند:

به سلیمان نگر که از سر داد	پوستین امل به گازر داد
جن و انس و طیور و مور و ملخ	درین آب قلزم و سر شیخ
روی او را همه رفیع شدند	رای او را همه مطیع شدند
ز آتش دل چو سوخت آب نهاد	خاک بر دوش باد چرخ نهاد

(۷۹/۱۶-۱۳)

و در بیان ترجیح مقام پیامبر (ص)، سلیمان را وکیل سرای او معرفی کرده است:

هست لقمان به درگهت بر پای	چون سلیمان ترا وکیل سرای
---------------------------	--------------------------

(۲۰۹/۱)

ترکیب‌هایی که سنایی با استفاده از سرگذشت سلیمان ساخته، محدود است و از جمله آنهاست: سلیمان‌وار (۵۰۴)، خاتم سلیمان (۵۹۶)، هدهد سلیمان (۶۴۰)، سلیمانی (۶۲۶) تصاویر برساخته از سرگذشت سلیمان نیز از سطح تشبیه فراتر نمی‌رود و تنها یک مورد کاربرد نمادین از آن دیده می‌شود:

سنایی در تبیین سر قرآن، انسان را تا زمانی که در عالم مادی گرفتار است، سزاوار راه یافتن به سر قرآن نمی‌داند اما زمانی که عقل، نفس و خواسته‌هایش را تسخیر کرد و خوبی جای بدی را گرفت و دیو هوی و هوس به دوزخ پناه برد، آنگاه است که سلیمان وجود او خاتم پیامبری را می‌یابد و سپس رموز عالم غیب بر او آشکار می‌گردد. سنایی در این تصویر سازی «دیو» را نمادی از هوی و هوس و تمنیات انسانی و مادی و «خاتم» را عقلانیت انسان دانسته است که دیو با به دست آوردن آن، قادر است بر وجود انسان حکمرانی کند:

تو نگشستی به سر او واقف	نرسیدی هنوز در موقوف
تا هوا خواهی و هیواداری	کودکی کن نه مرد این کاری
چون جهان هوا خرد بگرفت	نیکی محض جای بد بگرفت
دیو بگریخت هم به دوزخ آز	یافت انگشتری سلیمان باز
آنگهی بو که صبح دین بدمد	شب وهم و خیال و حس برمد
چون بینند مر ترا بی عیب	روی پوشیدگان عالم غیب
مر ترا در سرای غیب آرند	پرده از پیش روی بردارند

(۱۷۶/۱۰-۴)

همچنین او در قالب تصویری تشبیهی، ممدوح خود «دولت‌شاه بن بهرام‌شاه» را به «خاتم سلیمان» تشبیه کرده است که در عین کوچکی و خرد جثه بودن، فرمان‌های بزرگ صادر می‌کند:

بود شاه غریب همچون جم	بود خرد و بزرگ چون خاتم
خرد جرم و بزرگ فرمان بود	راست چون خاتم سلیمان بود

(۵۹۶/۱۶-۱۵)

۲. نتیجه‌گیری

سنایی در حدیقه الحقیقه خود، با بهره‌گیری از وقایع و حوادث زندگی پیامبران، کوشیده است از سویی مفهوم و مضمون موردنظر خود را به مخاطب منتقل کند و از سوی دیگر جنبه‌های زیبایی‌شناختی اشعار خود را تقویت کند. وی در این اثر، ۳۱۶ بار به سرگذشت ۳۲ پیامبر اشاره کرده است که اگرچه اشاره به زندگی پیامبر اکرم (ص)، از نظر بسامد در مرتبه نخست قرار دارد و این امر بیش از هر چیز نشانگر ارادت قلبی سنایی به مقام والای ایشان است، اما از نظر مضامین و تصاویر تنوع چندانی در آن دیده نمی‌شود؛ در حالی که در به‌کارگیری داستان زندگی موسی (ع) و عیسی (ع)، تنوع در مضامین و تصاویر، بیشتر مشهود است.

سنایی در طرح سرگذشت پیامبران در حدیقه، بیشتر در صدد تبیین موضوعات اخلاقی و عرفانی بوده است که البته با توجه به آنکه هنوز در قرن ششم شعر مدحی و درباری رواج داشته است، از مقاصد مدحی نیز تهی نیستند. او در تلمیح به داستان پیامبران از شگردهای بلاغی‌ای چون «تشبیه»، «تشبیه»، «تمثیل»، «استعاره»، «اغراق» و «نماد» بهره گرفته است که از میان آنها، «تشبیه» بیش از دیگر شیوه‌ها مورد توجه او بوده است.

منابع و مأخذ

- پورنامداریان، تقی، *داستان پیامبران در کلیات شمس*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم، *حدیقه الحقیقه و شریعه الحقیقه*، مصحح محمد تقی مدرس رضوی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۸۷.
- شمیس، سیروس، *فرهنگ تلمیحات و اشارات داستانی*، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۷۳.
- شمیس، سیروس، *نگاهی تازه به بدیع*، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۶۸.



انجمن علمی زبان ادب فارسی